

فردوسی و شاهنامه

(۱۲)

استادی هنری فردوسی

زبان و سبک شاهنامه

شاهنامه اساساً - مجموعه منسوری است که بنظم درآمده است .
محل تردید نیست که فردوسی اصولاً (بطور کلی) نسبت به منابع خود وفادار
بوده ، آنها را رعایت و حفظ کرده و بالاخره ، این کار یکی از نکات خاص
خلاقیت طبع وی میباشد .

فردوسی عالماً عمداً خود را تابع مطالب و مدارک کرده و در « دیباچه »
منظومه مذکور از « بنظم درآوردن . . . کتاب زمان کهن » سخن میگوید .
بنابراین او خود خویش را بنظم درآورنده می شمارد .

در این مورد باید در نظر داشت ، که شاعر ابتدا قصد کاستن ارج خود یا
ریاکاری نهانی نداشته است . در خاورزمین در زمان فردوسی و در تمام دوره
کلاسیک بعدی ادبیات ملوک الطوائف (فتودال) در تعیین قدرت و تفرجه
مصنف و اهمیت اثر شکل و قالب آن دارای مقام اول بوده است . یک سلسله
تقلیدها هم - آثار دارای مضمون واحد و شقوق مختلف مضامین و تمثالیهای
مرسوم - از همینجا ناشی شده است . تشخیص و مفهوم دیگر آن تناس هم ،
که با عادات ما وفق نمیدهد از همینجا است . تصور میشود ، که اگر معاصران
فردوسی و اخلاف کلاسیک وی در عالم ادب اکنون میبودند سخنان معروف
« و . آ . ژوکوفسکی » را مبنی بر اینکه مترجمی که اثر را بنظم درمیآورد
رقیب مؤلف است ، با کمال میل تصدیق میکردند .

بدین ترتیب موضوع استادی هنری فردوسی بعنوان مصنف شاهنامه از نظر معاصران وی و نسلهای متعدد خاور زمین دوران ملوک الطوائف تا روزگار ما مقام اساسی را اشغال کرده است. از حیث ماهیت، برای ما هم این امر مهم ترین موضوع است، زیرا با مفاد ارمائی منظومه ارتباط تفکیک ناپذیر دارد، و بالاخره ارزش ادبی اثر نامبرده را تعیین میکند.

مقدم بر هر چیز شخصیت و قریحهٔ مصنفی فردوسی از انتخاب منابع و مطالب اضافه نسبت به «خدای نامه» - یعنی منبع اساسی - مشخص گردیده است. انتخاب شقوق جداگانهٔ داستانها (که غالباً متضاد هم هست) بطور کلی تابع نظرات اصولی مصنف بوده و وحدت مفاد و منظور غائی منظومه را مشخص مینموده و امری تصادفی نبوده است.

مستقیماً به موضوع استادی هنری فردوسی بعنوان مصنف شاهنامه بپردازیم. منظومهٔ بسیار بزرگ شاهنامه اثری است، که از لحاظ ترکیب و تدوین کامل است، تمام قطعات و جزئیات آنهم خوب ساخته و پرداخته شده است و این موضوع، مقدم بر هر چیز، موجب موفقیت منظومه و دوام و بقای آن در سده های متوالی گردیده است. باز که مطالب بالا در بارهٔ آئین شکل و قالب سازی و تقلید - رقابت آمیز شاعران دوران ملوک الطوائف، که بشکل ساختن و پرداختن مکرر و متعدد مضامین واحد (دلیلی و مجنون، «خسرو (فرهاد) و شیرین»، «سرگذشت بهرام گور»، «یوسف و زلیخا» و بسیاری دیگر) ظاهر گردیده است، حقایق ذیل توجه را جلب میکند.

۱ - در طول دوران کلاسیک و دورهٔ بعد از کلاسیک نه آن منظومه بطور کامل از طرف شاعرانی، که رقابت میکردند تکرار شده است، نه تقریباً تمام قطعات جداگانهٔ آن. اگر سایر مصنفین بعضی مضامین موجود در شاهنامه را هم ساخته و پرداخته اند این عمل بطرز دیگری انجام میگردد، مثلاً مانند استفادهٔ نظامی از مضمون عشق خسرو و شیرین، دربارهٔ بهرام گور، در بارهٔ اسکندر. واقعا هیچیک از شاعران نسلهای بعد سعی هم نکرده است با فردوسی رقابت کند و داستانهای اساسی شاهنامه را، از قبیل: گفتار در بارهٔ فریدون، کاوه، زال و رودابه، رستم و اسفندیار، بیژن و منیژه، سیارش را بسازد و تنظیم کند. بی اختیار چنین استنتاج میشود، که یکی از علل اساسی اینکار منتهی کمال هنری شاهنامه است.

۲ - مجموعه های «ناریخی» قبل از فردوسی و معاصر او و برگردانده های آنها بنظم، از آن جمله «خدای نامه»، منظومه های مسعودی و دیگران

بدست ما نرسیده است. بقرار معلوم شاهنامه فردوسی هم از حیث کامل بودن و هم مهمتر از همه، از لحاظ ارزش و شایستگی هنری خود زحمت استنتاج کتابهای مذکور را زاید و بیپوده نموده است، همین هم موجب از میان رفتن و محو شدن آنها گردیده است.

وجود اشعار سست، که گاهی با وزن هم تطبیق نمیکند و همچنین مکرراتی در شاهنامه، که زینت بخش متن نیست، و همه از آن اطلاع دارند، بهیچوجه مخالف نظر قطعی درباره منتهی کمال هنری منظومه فردوسی نیست.

در چنین منظومه عظیمی مکررات و مضامین واحد و موارد مشترک اجتناب ناپذیر است، ایات نسبتاً سست و بی فروغ هم همینطور است. آخر مطالب و منابم، که غالباً عبرت است از فهرست جامد اسامی، تاریخها و امثال آن، که بهیچوجه نمیتواند الهام بخش شاعر بشود، تاثیر زیاد دارد. بالاخره، خود فردوسی هم ممکن بوده مطالبی را دوست بدارد و مطلب دیگری را دوست نداشته باشد.

لیکن در متن منظومه هم ایاتی، که از لحاظ فنی سست است، دیده میشود. آنها، این ایات، اغلب اشکال مختلف و متنوع اشعاری است، که بهلوی یکدیگر قرار گرفته است. اغلب در منظومه هم تمثالیهای تکراری مشاهده میشوند. در نظر اول، این قبیل موارد گواه کمال استادی تصنیف نیست.

موضوع این است، که ما اصولاً متن متعلق به مصنف شاهنامه و حتی متن نزدیک به آنرا در اختیار نداریم (همانطور که فعلاً، به تمام معنی این کلام، متن منقح چاپی آنرا هم نداریم). استنساخ کنندگان بیشمار در ظرف چندین سده متن اساسی را با ملحقات، حذفها، اصلاحات که گاهی تصادفی (سهو قلمی) و گاهی «باحسن نیت» (استفاده از مطالب مترادف غیر منقح و کتابهای غیر اصیل ساختگی)، گاهی هم عامداً سوء نیت (مثلاً مطالب ضدشعبه) بوده است ضایع کرده اند. البته، مهجور بودن زبان (لغات) شاهنامه، که در خیلی موارد مفهوم برخی کلمات را مشکل میکرده، موجب این امر شده است. استنساخ کنندگان این نوع کلمات را با کلماتی که بهتر فهمیده میشده و در زمان آنان مستعمل بود، است، تعویض میکرده اند و بدین وسیله سبک مصنف را تحریف و خراب مینموده اند.

هنگام تحلیل نسخه های نثر - «تاریخ بلغمی - طبری»، «دقابوس نامه» و نسخ دیگر - بخوبی مشهود است، که با وجود حفظ مفهوم کلی در نتیجه استنساخ متن چنان تغییر شکل میداده، که شناخته نمیشده است. بطور کلی شکل و قالب شعری بیان و مقیاس عظیم منظومه شاهنامه را از این نوع تحریف و تخریب نجات داد.

است. ولی برخی سطور آن عوض میشده، اضافه میشده، یا حذف میگرددیده و اگر این کار تصادفی یا عمدی بوده است - مهم نیست. ضمناً باید گفت، که استنساخ کننده بی سواد از نیه سواد دار یا با سواد - دارای تخصص عالی کمتر خطر داشته است. استنساخ کننده بی سواد گاهی کلمات ساده را تحریف میکرده است (تشخیص این کار هم با تطبیق و حتی با وزن خواندن آن سطر آسان است). اما با سواد کلمات را عوض میکرده و مطابق وزن «چور» میکرده و حتی گاهی شق یا شعر «بهرتر» خود را وارد میکرده است و قس علیهذا.

اگر هم اکنون در متن منقح نسبی شاهنامه ایات زاید یا علنا سست دیده میشود، این امر ابدأ استادی هنری مصنف و کمال اثر او را مورد شک و تردید قرار نمیدهد.

در باره سبک شاهنامه بعنوان جلوه استادی فردوسی و شخصیت و خاصیت مصنفی شاعر مزبور سخن گفتن مشکل است. این موضوع بزرگی است و هنوز طرح نشده و علاوه بر آن در بررسی های مخصوص حل نشده است. علت این تأخیر و تأانی واضح است: مادامی که برای خود شخص کاملاً روشن نشده باشد، که چه چیز در شاهنامه مطابق سنت (بخصوص از حماسه ملی) است و چه چیز از خود او و متعلق به مصنف است، نمیتوان با اطمینان سبک منظومه و استادی هنری مصنف آن را وصف کرد. به عبارت دیگر، بررسی و تحقیقات مخصوص خصوصیات سبک شاهنامه مستلزم بررسی تطبیقی - تاریخی اflagه زمان (و الا از دوره قبلی) و توصیف هم ادبیات فارسی و تاجیکی (قبل و بعد از سده دهم) و تاحدی هم ادبیات عربی و ادبیات دیگر قرون وسطی مشرق زمین میباشد، که عجزالتامبتوان فقط در آرزوی چنین اقدامی بود.

استادی فردوسی متنوع و همه جانبه است. این استادی در داستانسرایی حساسی اساسی هم، که بنوبت خود متنوع است، مشهور و میباشد: در آن داستانسرایی هم صحنه های رزمی وجود دارد و هم صحنه های بزمی (بزم و رزم)، هم مضامین و موارد رومانیتیک، هم وصف عیش و نوشها، وصف طبیعت، آدمها، حیوانات و آداب و رسوم، هم دیالوگها و نامه ها. ولی قطعات لیریک او هم از لحاظ هنری همینطور خوش بیان و رسا است - نمونه های عالی لیریک فلسفی، تعلیمی، عشقی، کام چوئی (هدونیک) و، بالاخره، مدیحه ای ترکیب دهنده میباشد. بهترین قطعات فردوسی در مقایسه با آثار ی، که نمایندگان مشهور ادبیات کلاسیک متأخر تر هم بهمان مضمون ساخته اند، جلوه دارد.

فردوسی تمام زردخانه و وسایل بیان هنری را بنحو کامل دارا بوده است.

در عین حال روشهای شاعرانه وی تابع سبک عمومی است. فکر اساسی بر اثر نگرانه‌های صوتی و بصری مشعشع و وفور استعارات و امثال آن تیره نمیشود، بلکه بوسیله آنها بیشتر تاکید میشود. در ادبیات فردوسی همیشه فکر و شکل بیان آن متضاد است. نسبت بنظومه فردوسی بطور کلی میتوان کلمه «تفویف» را بگزید، که شمش قیس رازی (اهلری) مولف کتاب عالی درباره عروض و فن شعر در سده ۱۳ برای اثر شعری دارای سبک واحد تعیین نموده است، که در آن اثر زیبایی شکل و قالب با مفاهیم آهنگی داشته باشد و برای درک و فهم آن احتیاج به فشار بغز نباشد، که خود این امر بر اثر سادگی مشخص بیان، که با وفور تزیینات شاعرانه و امثال آن تقیل نشده باشد حاصل میگردد. شمس قیس هنگام وصف اسلوبهای شعر «تفویف» را در رأس همه قرار میدهد، ولی این موضوع جالب توجه است، که در بعضی از کتب متأخر تر فن شعرا این کلمه یا اصطلاح ابداع وجود ندارد؛ در دوره بعد از کلاسیک ملوک الطوائف اینطور دیگر نمیسرودند!

آنچه در باره متعادل بودن فکر و شکل گفته شد بعنوان وصف عمومی و کلی شاهنامه صدق مینماید. ولی اگر بمقایسه قسمتهای جداگانه این منظومه عظیم بپردازیم، گاهی آثار علاقه به پیروی از برخی روشهای رسمی مشهود میگردد. مثلاً، در متن «داستان بیژن و منیژه» مصنف عنان اختیار از کف داده به سخن پردازی و ابراز فصاحت و بلاغت پرداخته است. لیکن، این قبیل اتفاق، بطور کلی، در آن منظومه نادر است، بلکه فقط نشان میدهد، که فردوسی چگونه دهها سال در تجسس بوده، تا سبک خود را بوجود آورده است. حس حد و اندازه شناسی و احساس شکل و قالب، که از صفات خاص فردوسی است این تزلزلها را محدود میکرده و همیشه آن هنرمند را براه راست بر میگردانده است.

همانطور، که خاطر نشان شد، سبک شاهنامه را بدون توضیح و تصریح موضوع سنن و نوآوری نمیتوان بررسی کرد. در اینجا اظهار نظر کردن بطور نظم و مشخص مشکل است، زیرا یادگارهایی، که مستقیماً و بدون فاصله مقدم بر دوره بوجود آمدن منظومه بوده، محفوظ نمانده اند.

عناصر و اجزاء استادی هنری فردوسی (تمثالها، استعارات، تمثیلها) را ادبیات کلاسیک دوره بعد کاملاً بارش برده است. از طرف دیگر معلوم است که خود فردوسی شخصاً آنها را اختراع و وارد ادبیات کرده است و هکذا. شاهنامه یکی از بدویترین کتب قرون وسطی خاور زمین است و دیگر مهر سنت بر آن خورده. جز این هم نمیتوانست باشد، آخرین منظومه اساساً اثر

حماسی ملی است. سنت، که در اساس روشهای سبکی و تمالهای فردوسی قرار دارد، ممکن بوده هم کتابی ادبی باشد و هم شفاهی ملی.

درباره سنت کتابی میتوان به تقریب از روی بقایای خرد و ناچیز ادبیات ساسانی و پهلوی (عصر اسلام) قضاوت کرد. درباره فولکلور (ادبیات شفاهی) هم فقط از روی انعکاس آن در ادبیات، یعنی از آنهم کمتر. آخریاد کارهای ادبیات شفاهی ملی دوره معاصر فردوسی وجود ندارند. لیکن ما میدانیم، که شاعران متقدم فارس و ساجیک در دوره احیاء ادبیات بزبان مألوف (فارسی دری) با تمام قوا مطالب و مدارک خود را از لیریک ملی کسب و اقتباس میکرده اند. این موضوع درباره فردوسی هم صدق مینماید، زیرا نقش او در دوره برقرار و تثبیت کردن زبان ملی (مشروط) مخصوصاً بسیار بزرگ و مهم بوده است. آنچه را که آن شاعر بانفوذ و استیلائی «کتاب ابدی» خرد تثبیت نموده، در امر تثبیت زبان و سبک ادبی اهمیت قطع داشته است.

هنگام مطالعه منظومه به تکرار شدن و شباهت مضامین مشخص، به یکنواختی و مشترک بودن برخی موارد توجه جلب میشود. معلوم است، که این امر یکی از نکات خاص خلاقیت حماسی ملی است. در شاهنامه تکرار اوضاع، تعریفها، وصفها، مخصوصاً در صحنه های وقایع اضافی، زیاد است. حتی در وقایع اساسی «یک نهجی» بچشم میخورد، ولی، بعد از توجه دقیق تر، می بینیم که چگونه مصنف این مطالب تکراری را با شکل مختلف در میآورد و با آنها تنوع میدهد و اغلب اوقات با مطالب تازه ای آنها را با روح مینماید. استیلائی واقعی فردوسی و نتایج کار زیاد او برای تهیه این منظومه هم عبارات از ذهن است. واقعا، اگر وقایع مشابه اساسی منظومه را در نظر بگیریم، نمیتوان تنوع باطنی آنها را اذعان نکرد صحنه های رزم رستم با سپهراب، اسفندیار، اشکبوس، افراسیاب بقدری باطناً متفاوت و دارای تحرك (دینامیسم) و سا حرارت است، که ثابت بودن مکررات بکلی فراموش میشود. صحنه های عمومی را در نظر بگیریم. با وجود اجتناب ناپذیر بودن تکرارهای مسلم - مصنف آنها، یعنی آن نبردهای فریدون، منوچهر، کیخسرو، قادسیه را چندر گوناگون و متنوع نموده است!

شقوق تعلیمی و مضافات لیریک هم بسیار متنوع است، وقایع اساسی رومانیتیک درباره زال و رودابه، بیژن و منیژه، سیاوش و سودابه، خسرو و شیرین چندر باهم تفاوت دارد! بزمها و طبیعت را فردوسی چندر متنوع (بجه جانبی وصف میکند! مثلا، فردوسی فرارسیدن شب را بانحاء مختلف بین

وصف میکند (اغلب اوقات مشاهده میکنیم، که مصراع اول حاکی از غروب خورشید است):

چو خورشید تابنده شد ناپدید ،

بمنی دو قتی که خورشید فروزان پنهان شد...» و بعد چند شق دنباله آن مشاهده میشود :

۱- در حجره بستند و گم شد کلید ،

۲- شب تیره بر چرخ لشکر کشید ، و هکذا ،

گذشته از تکرار موضوع ها و تمثال ها ، هنگام مطالعه شاهنامه اغراق و مبالغه در وصف ها ، تریف ها ، مقایسه ها هم بچشم میخورد. اغراق و مبالغه در بیان و تریف ها بطور کلی از خصوصیات داستانهای پهلوانی ملی است ، ولی این نوع مبالغه ، گذشته از اینکه مغایر حقیقت هنر نیست ، موافق آنهم هست. اغراق و مبالغه در منظومه برای واقفیت دادن به عناصر و اجزاء اساطیری و افسانه‌ای آن لازم است. در منظومه فردوسی عناصر افسانه‌ای ، خیالی و موهوم زندگی واقعی دارند ، زیرا تمام آن دیوان ، پریان ، اژدها ها در نظر مردم واقفاً وجود و با آنها رابطه دارند و مبارزه میکنند .

طبیعی است ، که آدم معمولی قدرت ندارد بانیروهای طبیعت ، با اژدها و امثال آن وارد مبارزه بشود. برای اینکار ، آدمهایی لازمند ، که روحاً و جسماً نیرومند باشند. نقض تناسب های حقیقت نمائی ظاهری از طرف مصنف برای اینکه مورد لازم را نمایان تر سازد و بیشتر نکید کرده ، جلوه بدهد ، از خصوصیات ضروری خلاقیت هنری است. بمبارت دیگر ، در این مورد رسماً قانون نقض شده و حال آنکه در حقیقت وفاداری نسبت به آنهم کاملاً رعایت گردیده است .

در آلیستی بودن خلاقین فردوسی ، در حقیقت ، انعکاس جهان بینی در آلیستی شاعر مذکور است. بدیهی است ، که این امر (در آلیسم بعنوان خط مشی ادبی نیست ، بلکه روش واقع بینانه (در آلیستی) نسبت به حقایق است. شاعر نمیخواهد تصویر ذهنی تحریف شده جهان را ببیند و نمی بیند ، بلکه خود جهان را می بیند و بقدر تجربه خود (و مردم) دنیای واقعی را در خلاقیت خود منعکس مینماید.

این مطلب هم در وصف طبیعت و هم در وصف انسان و در نفوذ دقیق

و لطف بعالم باطنی او نمایان میگردد. شاعر توانسته است صفات با روح انسانی راحتی در تمالهای تیره کیهانی، مثلا در تمثال ضحاک کشف و فاش نماید.

تمالهای بیسار تورانیان - دشمنان نیز ابداً یکسره آغشته برنگ سیاه نیستند، همانطور که ایرانیان هم همیشه بطرز مثبت مصور و منعکس میشوند.

کوشش فردوسی برای وصول بدرستی و آلیستی همچنین در دقت و توجه او به تفصیلات زندگی، به جزئیات ناچیز، به استفاده از مقایسه ها و کلیات وصفی، که اکثراً، اساساً قاطع و با روح و ملی است، مشهود میگردد.

موضوع زبان شاهنامه هم با سبک آن بستگی ناگسنتی دارد. زبان شاعر در قسمت های مختلف منظومه همچنین تفاوت منابع را منعکس مینماید. قسمت اعظم شاهنامه عبارت از نظم مجموعه مسعودی و این قدیمترین یادگار نثر فارسی جدید تا حد زیادی وضع و وصف عمومی منظومه و بخصوص زبان آنرا تعیین میکند. با استفاده از مجموعه های عربی زبان، میتوان حدس زد، که چه چیزهایی در مجموعه مسعودی نبوده، و، بنابراین، فردوسی از منابع دیگر گرفته است (مثلاً، داستان رستم و سهراب، داستان بیژن و منیژه).

نظر دقیق بعضی نکات مخالف زبان را در قسمتهای مختلف شاهنامه کشف میکند، که معلول اختلاف منابع است. در این زمینه هنوز بررسی جدی نشده، با اصطلاح این موضوع مفتوح است. مخصوصاً زبان آن قسمت های شاهنامه، که مبتنی بر منابع «فارسی جدید» میباشد، محتاج تحقیق و بررسی دقیق و مشروح است.

ولی دسته دیگر - دسته منابع عربی زبان را در نظر میگیریم، که در پایه و اساس داستانسرایی درباره اسکندر و کیانیان - «نیمه هخامنشی» : دارا «فرزند بهمن» و داراب دیگر، و منابع دیگری قرار گرفته، که با غرب و داستانهای حماسی مربوط به اسکندر بستگی دارد. در اینجا دیگر با وضوح کامل تفاوت در زبان، که قبل از هر چیز با کلمات و لغات و اصطلاحات عربی اشباع گردیده است، بچشم بخورد.

(دنباله دارد)

(بنه از صفحه ۳۲)
 چیزت میشه . بگیر بخواب تا دردت خوب بشه . چکار داری اینجا کجاست . از
 اون گذشته تیمارستان با بیدارستان چندوقن فرقی نداره . فرقی سر حرف
 « پ » و « د » است ؟
 گفتم : حالا که جواب حرفای منا ندادی ناچارم باز دوا بخورم و
 بخوابم . دست دراز کردی و شبیه بی را که توی درگاه بشت سر من گذاشته
 بود و چند روز بود من کلمه « آمونیاک » را روی هر چسب آن میخواندم
 برداشتم و در آنرا باز کردم که پرستار بشتاب آنرا از دست من
 گرفت و گفت : « این سرمه پاک دیوونه شده ! الان میرم بدکتر تلفن
 میزنم . . . »



از دیروز تا حالا پیوسته در این فکرم که چرا آن پرستار بمن گفت
 دیوانه شده ام . مگر هر کس آمونیاک بخورد دیوانه شده است ؟ اصلا من
 نمیدانم آمونیاک چه خاصیتی دارد . نازه اگر کشنده هم باشد مگر نمیشود
 آدمی را که آنرا بقصد دوا خوب بخورد نکشد ؟
 بالاخره نزدیک ظهر در باز شد و دکتری و پرستار ها آمدند . گفت :
 « دکتر ! همیشه آدم به دوا سی را بحساب دوا خوب بخوره اون
 وقت اون دوا اثر بد نبخشه و اون آدم رانکته ؟ » دکتر مثل همیشه به
 حرفهای من محل نگذاشت و فقط دستورهایی پرستارها داد و رفت . پیش از
 ناهار همان پرستار دیروزی ، همان بدجنس آبله رو که بمن گفته بود دیوانه
 شده ام آمد و گفت :

« دکتر بهت اجازه داده که روی تخت بنشیننی و هر وقت دلت میخواد
 آرو توی اطاق راه بری اما نیاس اینکار را بیست و چار ساعت بکننی ، فقط
 روزی دوسه بار که حوصلت سر نره . . . »



از دیروز تا حالا چندبار دور اطاق راه رفته ام . کنار اطاق من یک
 یخچال بزرگ برقی گذاشت شده است . در یخچال را باز کردم دیدم توی
 طبقه میان آن شیشه ها و بسته های دوا را دیده اند . زوی همه آنها بزبانهای
 بیگانه چیزهایی نوشته شده بود . بفکر افتادم که برای خود سرگرمی دست
 کنم . همینکه پرستار آمد خیلی آرام به او گفتم : « میشه اذت به خواش
 بکنم ؟ » قیافه اش را در هم کشید . فکر کرد که بزم هم میخوانم از آن

فرواشدهای هر روزی از او بکنم . گفتم : « همیشه فردا که میایی به کتاب
منت برای من بیاری ؟ » گفت : « میخوای چه کنی ؟ » جرأت نکردم که
بباز بگویم . گفتم : « می‌خوام لغت بخونم تا بعد که میرم مدرسه
و دم نرسه . . . »



دیروز پرستار با همه زردنگی و بدجنسش فریب مرا خورد و امروز
صبح يك کتاب لغت برایم آورد . حالا از صبح مشغولم که اسم دواها و
مناسبت آنها را از روی شیشه و بسته ها ، بکامک این کتاب هر طور میشود
میخوانم و اگرچه این اسمهای رنگارنگ و ناشناس بهیچوجه بدردم نمی
شورد اما اینکار خیلی سرگرمم کرده است و اصلا خسته نمیشوم ، فقط وقتی
مدای پای پرستار بلند میشود فوری در یخچال را می‌بندم و میروم مثل
پچه آدم روی تخت مینشینم تا اینکه او بیاید و برود آن وقت دوباره دنبال
کار خود را میگیرم .



دیشب آخر وقت که توی بسته‌های دوا می‌گشتم يك بسته نرم جستم
که روی آن بزحمت توانستم « دوی خون ریزی » را بخوانم فکری بستم
رد با خود گفتم حالا که آنها بمن نگفتند دوی خون دماغ چیست من خود
جستم و آآن آنرا میخورم و از سر این سفید پوشها راحت میشوم . اما باز
رسوسه بی در دلم پیدا شد که نکند این دوی خون دماغ نباشد و من اشتباه
کرده باشم . بالاخره دوا را زیر تخت خواب پنهان کردم تا امروز صبح که
دکتر آمد بمن سر بزند آنرا در آزر دم و گفتم : « چرا این دوی خون دماغ
را از من پنهان می‌کردین ؟ چرا من اینجا نکپداشتین ؟ » دکتر که هیچوقت
در جواب من چیزی نمیگفت این بار از جا در رفت و بسته دوا را از
دست من گرفت و با خشم به پرستار ها گفت : « این بسته دوا از کجا
پیدا شده ؟ »

پرستارها زیر چشمی متوجه یخچال شدند و آن پرستاری که برای من
کتاب لغت را آورده بود همه چیز دستگیرش شد . . .



از دیروز در یخچال را قفل کرده‌اند و من از غصه دیگر از روی

تخن خواب بلند شدم . توی فکر خودم کج و منک بودم ، انگار سنگین شده بودم و دیگر قدرت هیچ کاری نداشتم . امروز صبح در اطلاق باز شد و دو نفر آمدند تو ، یک مرتبه از جا پند شدم و فریاد زدم : « خوب مادر ! آخر بمن نکستی که آب سرد برای خون دماغ بهتره یا آب گرم ؟ آخر بمن نکگی فردا باید به کارد بیاری و سرما پیری ! »

آنها چیزهایی بپه گفتند و رفتند و من درست نفهمیدم کی بودند . بعد از صبح تا حالا پیوسته نگر میکنم که این چه پیشامدی بود و من کی را مادر صدا کردم ؟ اصلا مددی در کار نبود . مادر من فرسنگها با من ناصله دارد . همه چیز برای من پوشیده و ناشناس است !



امروز حس میکنم که حال من بهتر شده است . از صبح در فکر بودم که چیزی از گذشته را بیاد بیاورم اما بزحمت چیزهایی مبهم بنظر آمد و من نتوانسم از آن کلاف سردرگم راه بجایی برم . با خود گفتم که اگر دکتر بیاید هیچ نمیبگویم و قیافه خود را خیلی آرام نشان میدهم شاید دستور بدهد مرا از اینجا ببرند ، نمیدانم بکجا میبرند اما هر چه باشد از این اطاق میبرند و همین برای من تازگی دارد ...

ساعت یازده دکتر در را باز کرد و آمد تو . خیلی بخودم فشار آوردم که حرف نزنم اما هنوز دکتر نرفته بود که از دهنم پرید : « خوب دکتر بالاخره نکستی خون دماغ را آب گرم بد مباره یا آب سرد ... »

« پایان »